

تاریخ
فلسفه
غیر

برتراند راسل

ترجمہ
نجف در پابندی

متن کامل
سہ کتاب
دریں مجلد

فهرست

فصل هجدهم - معرفت و ادراک در فلسفه افلاطون.....	۲۱۷	یادداشت مترجم
فصل نوزدهم - مابعدالطبعیه ارسطو.....	۲۲۹	پیشگفتار مترجم
فصل بیستم - اخلاق ارسطو.....	۲۴۳	دیباچه
فصل بیست و یکم - فلسفه سیاسی ارسطو.....	۲۵۷	کتاب اول - فلسفه‌ی قدیم
فصل بیست و دوم - منطق ارسطو.....	۲۷۱	مقدمه
فصل بیست و سوم - فلسفه طبیعت ارسطو.....	۲۸۱	بخش اول - فلسفه‌ی پیش از سقراط
فصل بیست و چهارم - ریاضیات و نجوم قدیم یونان.....	۲۸۹	فصل اول - ظهور تمدن یونانی
بخش سوم - فلسفه باستانی پس از ارسطو		۳۹
فصل بیست و پنجم - جهان یونانی.....	۳۰۳	فصل دوم - مکتب ملطي
فصل بیست و ششم - کلبیان و شکاکان.....	۳۱۵	فصل سوم - فیثاغورث
فصل بیست و هفتم - اپیکوریان.....	۳۲۹	فصل چهارم - هراکلیتوس
فصل بیست و هشتم - فلسفه‌ی رواقیان.....	۳۴۳	فصل پنجم - پارمنیدس
فصل بیست و نهم - امپراتوری روم و رابطه‌ی آن با فرهنگ.....	۳۶۵	فصل ششم - امپدوکلس
فصل سی ام - فلوطین.....	۳۸۱	فصل هفتم - آتن و فرهنگ
کتاب دوم - فلسفه قرون وسطی		فصل هشتم - انکساگوراس
فصل بیازدهم - سقراط.....	۱۳۹	فصل نهم - اتمیست‌ها
فصل دوازدهم - تأثیر اسپارت	۳۹۹	فصل دهم - پروتاگوراس
بخش اول - آباء		بخش دوم - سقراط، افلاطون، ارسطو
فصل سیزدهم - منابع عقاید افلاطون.....	۱۶۵	فصل سیزدهم - مبانی عقاید افلاطون
فصل چهاردهم - مدینه فاضله‌ی افلاطون.....	۱۶۹	فصل چهاردهم - سیر دینی قوم یهود
فصل پانزدهم - نظریه‌ی مثل	۱۸۳	فصل پانزدهم - نظریه‌ی مثل
فصل شانزدهم - نظریه‌ی افلاطون درباره‌ی بقای روح	۱۹۷	فصل شانزدهم - نظریه‌ی افلاطون درباره‌ی بقای روح
فصل هفدهم - جهان‌شناسی افلاطون	۲۰۹	فصل هفدهم - جهان‌شناسی افلاطون

فصل چهاردهم - فلسفه‌ی سیاسی لاک.....	۷۷۹	فصل پنجم - قرن‌های پنجم و ششم.....	۴۷۵
فصل پانزدهم - تأثیر لاک.....	۸۰۷	فصل ششم - بندیک قدیس و گرگوری کبیر.....	۴۸۷
فصل شانزدهم - بارکلی.....	۸۱۵	بخش دوم - مدرسان	
فصل هفدهم - هیوم.....	۸۳۱	فصل هفتم - دستگاه پاپ در عصر ظلمت.....	۵۰۳
بخش دوم - از روسو تا امروز		فصل هشتم - جان اسکات.....	۵۱۷
فصل هجدهم - جنبش رمانیک.....	۸۵۱	فصل نهم - اصلاح کلیسا در قرن یازدهم.....	۵۲۵
فصل نوزدهم - روسو.....	۸۶۳	فصل دهم - فرهنگ و فلسفه‌ی اسلامی.....	۵۳۹
فصل بیستم - کانت.....	۸۸۳	فصل یازدهم - قرن دوازدهم.....	۵۴۹
فصل بیست و یکم - جریان‌های فکری در قرن نوزدهم.....	۹۰۳	فصل دوازدهم - قرن سیزدهم.....	۵۶۳
فصل بیست و دوم - هگل.....	۹۱۵	فصل سیزدهم - توماس اکویناس قدیس.....	۵۷۷
فصل بیست و سوم - بایرون.....	۹۳۵	فصل چهاردهم - مدرسان فرانسیسی.....	۵۹۱
فصل بیست و چهارم - شوپنهاور.....	۹۴۳	فصل پانزدهم - افول دستگاه پاپ.....	۶۰۷
فصل بیست و پنجم - نیچه.....	۹۵۱	کتاب سوم - فلسفه‌ی جدید	
فصل بیست و ششم - بهره جویان.....	۹۶۷	بخش اول - رنسانس تا هیوم	
فصل بیست و هفتم - کارل مارکس.....	۹۷۷	فصل اول - مشخصات عمومی.....	۶۲۵
فصل بیست و هشتم - برگسون.....	۹۸۷	فصل دوم - رنسانس ایتالیا.....	۶۳۱
فصل بیست و نهم - ویلیام جیمز.....	۱۰۰۹	فصل سوم - ماکیاولی.....	۶۴۱
فصل سی ام - جان دیوینی.....	۱۰۱۹	فصل چهارم - ارasmوس و مور.....	۶۵۱
فصل سی و یکم - فلسفه‌ی تحلیل منطقی.....	۱۰۳۱	فصل پنجم - رفورم و ضد رفورم.....	۶۶۵
پیوستها.....	۱۰۴۱	فصل ششم - ظهور علم.....	۶۶۹
		فصل هفتم - فرانسیس بیکن.....	۶۸۹
		فصل هشتم - لوایتان هایز.....	۶۹۵
		فصل نهم - دکارت.....	۷۰۷
		فصل دهم - اسپینوزا.....	۷۲۱
		فصل یازدهم - لایب نیتس.....	۷۳۵
		فصل دوازدهم - لیبرالیسم فلسفی.....	۷۵۳
		فصل سیزدهم - نظریه‌ی معرفت لاک.....	۷۶۳

یادداشت مترجم

با این چاپ، «تاریخ فلسفه‌ی غرب» که از مدت‌ها پیش در بازار نایاب شده بود بار دیگر در دسترس خوانندگان قرار می‌گیرد. در این چاپ تجدید نظر مختصری صورت گرفته و پیشگفتاری نیز به آن افزوده شده است. از آنجا که بعید می‌دانم باز هم مجال پرداختن به این کتاب را به دست آورم، باید چاپ حاضر را روایت نهایی ترجمه‌ی خود بنامم.

اشعاری که در کتاب اول آمده است و انویس شده‌ی دوست عزیزم مهدی اخوان ثالث (م. امید) است. لازم می‌دانم این نکته را، که پس از چاپ اول کتاب از یادداشت مترجم جا افتاده بود، همراه با تشکر خود دوباره در اینجا ثبت کنم. چاپ این روایت در واقع حدود ده سال پیش از این آغاز شده بود، ولی به سبب دشواری‌هایی که نقل آن‌ها مجال وسیع‌تری می‌خواهد، تکمیل و نشر آن تا امروز میسر نشد. ناشر چاپ حاضر در رفع این دشواری‌ها تلاش فراوان کرد. وظیفه‌ی خود می‌دانم از این بابت از ایشان سپاس‌گذاری کنم.

۱۳۶۵ شهریور ۲۰

.۵ ن.

پیشگفتار مترجم

برتراند راسل در ۱۸۷۲ در خانواده‌ای از اشراف قدیمی انگلستان به دنیا آمد. پدر بزرگش، لرد جان راسل، از رجال معروف زمانه‌ی خود بود و در زمان ملکه ویکتوریا دو بار از طرف حزب لیبرال به ریاست دولت رسیده بود. پدر و مادرش گرایش‌های رادیکال داشتند و از دوستان نزدیک جان استوارت میل، فیلسوف معروف پایان قرن، به شمار می‌رفتند. راسل پیش از چهار سالگی پدر و مادرش را از دست داد. پدر بزرگش نیز پیش از شش سالگی او درگذشت و تربیت او به دست مادر بزرگ پدری اش افتد که چنان‌که خود راسل نقد می‌کند پیرزنی بود متین و دارای عقاید بی‌چون و چرا، که هیچ علاقه‌ای به فلسفه نداشت. فیلسوف شکاک و سرکش قرن بیستم در خانه‌ی چنین زنی به بار آمد.

راسل تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در خانه تمام کرد و در نوزده سالگی از خانه به دانشگاه رفت. در آخرین سال‌های کودکی به ریاضیات - و نیز به تاریخ و شعر - علاقه‌مند شده بود. در دانشگاه کمبریج، که از قدیم سنت علمی و ریاضی آن بر ادبیات می‌چریید، استعداد ریاضی راسل شکوفا شد. در سال دوم راسل به عضویت انجمن نیمه سری «حوالیون» - که از دانشجویان و استادان ممتاز تشکیل می‌شد - درآمد. در این انجمن بود که راسل با فلاسفه‌ی کمبریج آشنا شد و به فلسفه علاقه پیدا کرد و در سال آخر به فلسفه پرداخت.

سنت خانوادگی راسل فعالیت سیاسی بود؛ به همین دلیل در پایان تحصیلات او سران خانواده برایش کاری در وزارت خارجه فراهم کردند و او را به عنوان وابسته‌ی سفارت به پاریس فرستادند. اما خود راسل می‌نویسد که در این ایام در خاطر او میان سیاست و فلسفه جنگ سختی جریان داشت و پس از سه ماه سرانجام فلسفه پیروز شد. راسل سیاست را رها کرد، به دانشگاه و فلسفه بازگشت.

اما سیاست در واقع هرگز راسل را کاملاً رها نکرد. در آستانه‌ی قرن بیستم راسل، که بیست و هشت سال بیشتر نداشت، سه کتاب منتشر کرده بود: «سوسیال دموکراسی آلمان» (۱۸۹۶)، «رساله‌ای درباره‌ی مبانی هندسه» (۱۸۹۷) و «فلسفه‌ی لایبنیتس» (۱۹۰۰). این سه رشته علاقه‌ی عمده‌ی راسل را در سراسر عمر طولانی‌اش نشان می‌دهند. اما سهم عمده‌ی راسل در حیات فکری قرن بیستم مربوط به ریاضیات و فلسفه‌ی تحلیلی است. کار او در زمینه‌ی مسائل سیاسی

و اجتماعی، با آنکه حجمش شایان توجه است، در تراز مهم‌ترین آثار فلسفی و ریاضی او قرار نمی‌گیرد. دوست و همکار مشهورش ای جی آیر، در این باره می‌نویسد: «... گمان می‌کنم این نکته مورد اتفاق عمومی باشد که نوشته‌های

راسل در مسائل سیاسی و اجتماعی دارای عمق آثار علمی‌تر او نیستند.^۱

راسل که از سال‌های نوجوانی به تحقیق و تفکر درباره‌ی مبانی ریاضیات دل‌بسته بود در ۱۹۰۰ نوشتن کتاب «اصول ریاضیات» را آغاز کرد. هنگامی که قرن نوزدهم به پایان می‌رسید، راسل خوش وقت بود که توانسته است در آستانه‌ی قرن جدید مسئله‌ی ماهیت ریاضیات را به راه حل نهایی نزدیک کند. این کتاب در ۱۹۰۳ منتشر شد. سپس راسل با همکاری استادش آلفرد وايتها در روایت مفصل‌تر و فنی‌تری از این کتاب نوشت که با عنوان لاتینی *Principia Mathematica* (اصول ریاضیات) انتشار یافت (۱۹۱۰-۱۳).

راسل پس از فراغت یافتن از این کار ده ساله، که می‌توان آن را سهم اصلی او در فلسفه و ریاضیات قرن بیستم نامید، کوشید وارد سیاست شود. برای این کار به عضویت انجمن سوسیالیستی «فابین» درآمد. ولی سوسیالیسم راسل از نوع بسیار خاصی بود، زیرا که او، برخلاف فابین‌های معروف - مانند برنارد شاو و اچ‌جی وُلز و سیدنی وِب - به لزوم نظارت دولت در امور اقتصادی اعتقاد نداشت و اصولاً به گفته‌ی خودش از «روح سوسیالیسم» بیزار بود. این تعارض تا پایان عمر نزد راسل دیده می‌شود: از یک طرف او به نحوی در کنار سوسیالیست‌های انگلستان قرار می‌گرفت و از طرف دیگر همیشه با اصطلاح اجتماع در مقابل فرد و مداخله‌ی هر نوع اقتدار مرکزی در طراحی زندگی سیاسی و اقتصادی مخالف بود. در واقع راسل را می‌توان به سنت آنارشیست‌های انگلستان منسوب دانست، که برخلاف آنارشیست‌های قاره‌ی اروپا و روسیه، فعالیتشان هرگز از حدود بحث نظری تجاوز نمی‌کرد. یکی از نخستین آثار اجتماعی راسل، «اصول بازسازی اجتماعی» (۱۹۱۶) به عقیده‌ی ایر «یکی از بهترین مدافعت شکل آنارشیستی نظریه‌ی سیاسی است».^۲

اما تلاش راسل برای راه یافتن به پارلمان به جایی نرسید و در ۱۹۱۰ راسل تدریس فلسفه را از سرگرفت. فاصله‌ی ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۴ از لحظه کار فلسفی یکی از پرثمرترین دوره‌های زندگی اوست. در این دوره بود که وینگنشتاين به کمربیچ

1- A. J. Ayer, Russeel and Moore (1971), p. 7.

2- Ibid., p. 7.

رفت و تحصیل مبانی ریاضیات را نزد راسل آغاز کرد و بر اثر تماس فکری راسل با وینگنشتاین از یک طرف و ای جی مور از طرف دیگر، مکتب فلسفه‌ی تحلیلی پیریزی شد.

اگر پایه‌های سوسياليسم راسل از لحاظ نظری لرزان و نامطمئن بود، از لحاظ زندگی عملی او مواضع خود را کاملاً جدی می‌گرفت. در این دوره که راسل به عنوان سوسياليست می‌کوشید وارد میدان سیاست عملی بشود، نخست تمام دارایی موروثی خود را بخشید و تصمیم گرفت که فقط با دسترنج خود زندگی کند. از آن پس تا پایان عمر گذران راسل فقط از درآمد نویسنده‌ی و روزنامه‌نگاری تأمین می‌شد. راسل برخلاف تصور شایع - ظاهراً ناشی از لقب «لرد» که در ۱۹۳۱ پس از مرگ برادرش به او رسید - به هیچ روی ثروتمند نبود و حتی بارها به مضيقه‌ی مالی افتاد. ولی بخشن شروع و مضائق مالی موضوعی است که راسل در زندگی نامه‌اش هیچ اشاره‌ای به آن نمی‌کند.

اما راسل در همان زندگی نامه می‌نویسد که تا حدود سی سالگی مانند بسیاری از اشراف‌زادگان انگلیسی طرفدار اصول امپراتوری بوده است و با مردم فقیر و ملل زیردست هیچ احساس همدردی نداشته؛ سپس روزی بر بالین همسر استادش واپتهد، که از بیماری دردناکی رنج می‌کشیده، ناگهان احساس روشتابی می‌کند و به بیچارگی انسان و بی‌عدالتی نظام سیاسی موجود پی می‌برد. راسل تحلیل‌گر بزرگی است، ولی این نحوه برخورد شهودی و عاطفی با مسائل سیاسی و اجتماعی در زیر مواضع متغیر - و گاه افراطی و شگفت‌آور - او نهفته است. بنیان‌گذار فلسفه‌ی تحلیلی، که غالباً به فقر احساس متهم می‌شد، در واقع انسان بسیار حساسی بود که تصمیمات مهم زندگی‌اش را نه از روی تعزیه و تحلیل بلکه با انتیگرشاهی آنی و ظاهراً بی‌منطق می‌گرفت. (خود او در زندگی نامه‌اش می‌نویسد که چند سال پس از نخستین ازدواجش روزی برای دوچرخه‌سواری به بیرون شهر می‌رود و در حال رکاب زدن ناگهان متوجه می‌شود

که همسرش را دوست نمی‌دارد و تصمیم به جدایی می‌گیرد).

با آغاز شدن جنگ جهانی اول، راسل به عنوان صلح‌طلب و مخالف بسیج عمومی با دولت انگلستان وارد مبارزه شد و با زبان و قلم به تبلیغ عقاید خود پرداخت. بر اثر این مبارزه بود که در ۱۹۱۶ کرسی استادی دانشگاه کمبریج را از او گرفتند و چون خواست به دانشگاه هاروارد برود گذرنامه‌اش را توقیف کردند و

سراجام به اتهام اهانت به نیروهای مسلح او را به دادگاه کشیدند و به شش ماه حبس محکوم کردند.

دوستان و خویشان بانفوذ راسل ترتیبی دادند که فیلسوف زندانی در حجره‌ی خود میز تحریر و کتاب و کاغذ در اختیار داشته باشد و همسر برادرش هر روز چند شاخه گل تازه برایش می‌فرستاد. راسل در زندان شرحی بر «اصول ریاضیات» نوشت که سپس با عنوان «مقدمه بر فلسفه‌ی ریاضی» (۱۹۱۹) منتشر شد. گذشته از رساله‌ها و مقاله‌های سیاسی و اجتماعی، آثار فلسفی راسل تا این زمان عبارت بودند از «مقالات فلسفی» (۱۹۱۰)، «مسئل فلسفه» (۱۹۱۲)، «علم ما به عالم خارج» (۱۹۱۴) و «عرفان و منطق» (۱۹۱۸).

پس از جنگ راسل برای یک سال تدریس به دانشگاه پکن رفت. سپس با هیئتی که از طرف حزب کارگر انگلستان برای دیدن نتایج انقلاب به روسیه‌ی شوروی می‌رفت همراه شد و در مسکو با رهبران شوروی، از جمله لنین، دیدار و گفت‌و‌گو کرد. در بازگشت از سفر دو کتاب درباره‌ی چین و روسیه نوشت: از چین ستایش کرد و به روسیه‌ی شوروی شدیداً تاخت. مخالفت راسل با رژیم شوروی تا پایان عمر او به قوت خود باقی بود، جز اینکه در سال‌های آخر بر اثر مبارزه‌ی شدید با مداخله‌ی نظامی ایالات متحده در ویتنام گاه به نظر می‌رسید که لحن کلام راسل درباره‌ی اتحاد شوروی قدری تخفیف یافته است.

در ۱۹۳۸ راسل به آمریکا رفت و تا ۱۹۴۴ در آنجا ماند. ابتدا یک سال در دانشگاه‌های شیکاگو و کالیفرنیا تدریس کرد و سپس کرسی استادی فلسفه در «سیتی کالج» نیویورک را پذیرفت؛ ولی پیش از آنکه درس خود را آغاز کند شخصی به صلاحیت اخلاقی او اعتراض کرد و دادگاه بر ضد راسل رأی داد. پس از این محکومیت راسل به دانشگاه هاروارد رفت. مقامات این دانشگاه در برابر اعتراضات مشابه مقاومت کردند و راسل در هاروارد یک دوره درس گفت که سپس با عنوان «تحقيق در معنی و صدق» (۱۹۴۰) منتشر شد. سایر کتاب‌های فلسفی راسل تا این زمان عبارت‌اند از «تحلیل ذهن» (۱۹۲۱)، «مجمل فلسفه» (۱۹۲۷)، «تحلیل ماده» (۱۹۲۷) و «مقالات شکاکانه» (۱۹۲۸). از ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۳ راسل در دانشکده‌ای به نام بنیاد بارنز پنسیلوانیا، تاریخ فلسفه تدریس می‌کرد. این دانشکده هم قرارداد پنج ساله‌ی او را پیش از موقع فسخ کرد، هر چند راسل توانست از آنچا غرامت بگیرد. درس‌های بنیاد بارنز سپس به صورت «تاریخ فلسفه‌ی غرب»

(۱۹۴۵) درآمد.

در ۱۹۴۴، چند ماه پیش از پایان جنگ، راسل به انگلستان بازگشت و کرسی استادی اش را در دانشگاه کمبریج پس گرفت. درس‌های او در کمبریج سپس با عنوان «دانش انسان: دامنه و حدود آن» (۱۹۴۸) منتشر شد. این آخرین اثر فلسفی مهم راسل است. راسل امیدوار بود که این کتاب به عنوان کلام آخر و حل نهایی مسئله‌ی دانش - که از قرن هفدهم به بعد همیشه موضوع اصلی فلسفه‌ی انگلیسی بوده است - شناخته شود. ولی در زمان انتشار این کتاب توجه فلاسفه‌ی انگلستان و پیروان سنت انگلیسی در آمریکا - پاره‌ای به سبب تلاش‌های خود راسل در آغاز قرن - از مسئله‌ی دانش به منطق ریاضی و فلسفه‌ی منطق و نیجتاً به فلسفه‌ی زبانی، منصرف شده بود و برخورد فلاسفه با آخرین کار مهم راسل عاری از آن شور و شوکی بود که خود او انتظار داشت. راسل از این نحوه برخورد سخت دل آزده شد. یکی از دوستان نزدیکش در خاطرات خود می‌نویسد که «این شبی در مجلس مهماتی، راسل ناگهان از جا در می‌رود و فریاد می‌کشد که «این فلاسفه تنبل‌اند، حوصله ندارند با مسائل مهم در گیر بشوند؛ این‌ها هیچ بلد نیستند؛ یونانی نمی‌دانند، علم نمی‌دانند؛ از همه‌ی مشکلات طفره می‌روند...»؛ ولی چند دقیقه بعد می‌گوید: «شاید هم من دارم بی‌انصافی می‌کنم. آدم خیلی مشکل می‌تواند قبول کند که کار اصلی اش - و نتایج نهایی اش - ممکن است کهنه شده باشد.^۱

آخرین کتاب فلسفی راسل «تحول فلسفی من» نام دارد، که در ۱۹۵۹ منتشر شد. در این کتاب، که زندگی‌نامه‌ی فکری اوست، راسل مسیر طولانی و پر پیچ و خم تحولات فکری خود را با بیان روشن و موجزی، که ویژگی همه‌ی آثار خوب اوست، مرور می‌کند و در آخرین لحظه نیز، به رسم همیشگی‌اش، در مواضع فکری خود تغییرات مختصراً صورت می‌دهد.

کار فلسفی راسل با دهه‌ی پنجاه به پایان می‌رسد، ولی دامنه‌ی علاقه او به مسائل سیاسی و اجتماعی گسترش می‌یابد. از آن پس راسل، کمتر به عنوان فیلسوف و بیشتر به عنوان نوعی «خردمند» خیرخواه و سرکش و مخالف با قدرت‌های مستقر و رسم‌های رایج، تا پایان عمر چهره‌ی انگشت‌نمای قرن بیستم بود. پایان عمر او دو ماه مانده به نود و هشت‌مین سالگرد تولدش پیش

آمد. راسل تا روز آخر عمرش کار کرد و در شب ۲ فوریه‌ی ۱۹۷۰ پس از چند ساعت تب آنفلونزا درگذشت.

«تاریخ فلسفه‌ی غرب»، چنان‌که اشاره شد، بازنویس سلسله درس‌هایی است که راسل از ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۳ در آمریکا داده بود و سپس در تابستان ۱۹۴۴ در انگلستان برای انتشار آماده شد. این کتاب پرخواننده‌ترین اثر راسل از کار درآمد و از زمان انتشار (۱۹۴۵) تا امروز همیشه در ردیف آثار پرفروش قرار داشته است. ولی اهل فن درباره‌ی ارزش آن اتفاق نظر ندارند. برخی آن را نمونه‌ی قوت تحلیل و روشنایی بیان می‌دانند و برخی نیز برآن‌اند که در این تاریخ برداشت‌های شخصی و یک‌جانبه‌ای از متفسران و مکاتب فلسفی ترسیم شده است و به عنوان تنها وسیله‌ی آشنایی با تاریخ تفکر اروپایی می‌تواند بسیار گمراه کننده باشد. کسانی هم هستند - و نویسنده‌ی این سطور را باید در ردیف این‌ها به شمار آورد - که معتقدند هر دو حکم یاد شده کم یا بیش درست است و درست به همین دلیل تاریخ راسل اثری است زنده که همیشه ارزش خود را حفظ می‌کند. این برداشت ظاهراً تعارض‌آمیز را مکس بورن، فیزیکدان معروف، در نامه‌ای خطاب به راسل به زبان صادقانه‌ای بیان می‌کند. متن نامه‌ی او را عیناً نقل می‌کنم:

پروفسور راسل عزیز؛ از کتاب «تاریخ فلسفه‌ی غرب» شما به قدری لذت برده‌ام که اجازه می‌خواهم چند کلمه‌ای از باب تشکر برای شما بنویسم.

اعتراف می‌کنم که پیش از گذاشتن کتاب شما در جامه‌دان سفر نظر چند نفر از دوستان اهل فلسفه را در اسکاتلند جویا شدم و آن‌ها به من گفتند که آن را نخوانم، چون که تصویر مخدوشی از اشخاص و حوادث به من خواهد داد. چند هفته پیش که در گوتینگن بودم با یکی از فلاسفه‌ی آنجا درباره‌ی کتاب شما بحث کردم و دیدم که نظر او هم سخت منفی است؛ بیشتر به دلیل بحث شما درباره‌ی افلاطون و مكتب ایده‌آلیسم آلمانی. این موضوع مرا به شدت تشویق کرد که کتاب شما را بخوانم. زیرا در مدرسه‌ی افلاطون شکنجه کشیده‌ام و از مابعد‌الطبیعه‌ی آلمانی هم سخت بیزار بوده‌ام - مخصوصاً از هگل. بنابراین تصمیم گرفتم فصل اول کتاب شما را آخر بخوانم و از ته دل با فلسفه‌ی شما موافقت کردم. با خوشحالی از صفحه‌ی اول شروع کردم و با جذبه‌ی روزافزونی خواندن را ادامه دادم تا به ردیه‌های ظریف و در عین حال قاطع شما بر برخی از مکاتب جدید «جنون ذهنیت» رسیدم. من زمانی شاگرد ادموند هوسرل بودم،